

محمد امین ادیب طوسی

فهلویات زبان آذری در قرن هشتم و نهم

نقل از نشریه دانشکده ادبیات تبریز، سال
هفتم، شماره چهارم (۱۳۳۵)

دوبیتی‌هایی از شیخ صفی‌الدین اردبیلی عارف نامی و دیگران در دست است که
میتوان آنها را از بقایای زبان آذری در قرن هشتم و نهم معرفی کرد

الف- اشعار منسوب بشیخ صفی‌الدین
ب- ابیاتیکه از اطرافیان شیخ نقل شده
ج- دو بیت منسوب به یعقوب اردبیلی
د- دوبیتی‌های عبدالقادر مراغه‌ای

مرحوم کسروی دوبیتی‌های منسوب بشیخ و اطرافیان او را در رساله آذری آورده
ولی برای شرح و توضیح کلمات و معانی آنها تفصیل قانع کننده نداده و از دوبیتی‌های
یعقوب اردبیلی و عبدالقادر مراغه‌ای نیز نامی نبرده است.

نگارنده لازم دید همه آنها را ضمن یک مقاله شرح و توضیح دهد و برای تسهیل کار و اجتناب از اطناب در تنظیم این مقاله روش زیر را اتخاذ نمود:

- ۱- هر جا بنظر رسید که کلمه‌ای از قلم افتاده و افزودن آن برای تکمیل وزن و معنی لازم است آن کلمه را در داخل گیومه «» قرار دادم
- ۲- کلماتی را که بنظر می‌آمد تغییر شکل داده‌اند در متن بحال خود را گذاشته و صورت اصلاحی آنها را در کنارشان میان هلالین () آوردم
- ۳- معنی و تلفظ هر دو بیت را در زیر آن قرار داده و توضیحات لازم را در آخر مقاله گنجانیدم

اینک اشعار:

الف- دوبیتی‌های شیخ صفی- در کتاب سلسله‌النسب صفویه که شیخ حسین نامی از نوادگان شیخ زاهد گیلانی آنرا تألیف کرده، بازده دوبیتی بشیخ صفی‌الدین اردبیلی جد سلاطین صفویه و عارف معروف قرن هشتم، نسبت داده شده که بطن قوی از خود شیخ بوده و بزبان قدیم مردم اردبیل سروده شده است.

شرح کلی هریک از دوبیتی‌های شیخ در همان کتاب به بیانی صوفیانه آمده و چون بفهم معانی کلمات کمک خلاصه و مفهوم آنرا با توجه بعبارات بجای معنی در زیر هر یک از دوبیتی‌ها می‌آورم و برای اطلاعات بیشتری ممکن است خوانندگان باصل آن مراجعه فرمایند.

اینک اشعار:

۱- صفیم^۱ صافیم گنجان^۲ نمایم بددل درد ژرم^۳ تن بیدوایم
کس بهستی نبرده ره باویان^۴ از^۵ به نیستی چو^۶ مردان خاک پایم

safiyem .safiyem ganjan namayem

bedel darda jdarem tan bidavayem

kas behasti naborde rah beuyan

az benisti co mardan xake payem

معنی: صفی صفایم که گنجهها «ی حقیقت» را می‌نمایانم، بدل دردمند و به تن بیدوایم،

کسی از هستی (خود بینی) ره بخدا نبرده، من از نیستی (فروتنی) خاک پای مردانم

۲- بتہ (بسنہ) درد ژران از بوجینم^۷ درد
 رند^۸ پاشان برم^۹ چون خاک و چون گ
 مرگ و ژیریم (ژیوم؟^{۱۰}) بمیان^{۱۱} (به میان؟) دردمندان
 ره باویان بهمراهی شرم بـــرد

beneh dardajdaran az bujinem dard
 rande pasan beremcon xako con gard
 margo jdivem be mi yan dardmandam
 rah beuyan behamrahi serom bard

معنی: بگذار تا درد دردمندانرا بجان خرم و غبار بایشان باشم، مرگ و زندگیم میان
 دردمندان باشد «زیرا» همراهی ایشان راه بحق توانستم برد

۳- موازش^{۱۳} از چه^{۱۴} اویان مانده (منده؟) دوریم
 از چو اویان خواصان پشت زوریم^{۱۵}

دهشتم (بهشتم؟) دوش با عرش و بکرسی
 سلطان شیخ زاهد^{۱۶} چوگان گوئیم^(۱)

mavazes az ce uyan manda durim
 az co uyan xavasan post zurim
 behestom dus ba arso bekorsi
 soltan seykh zaheda covgane guim

معنی: مگوئید من از حق دور مانده‌ام، من برای خاصان حق کمک و زور بستم، شانه
 بزیر عرش و کرسی داده‌ام «زیرا» گوی چوگان سلطان شیخ زاهد

۱- در این دوبیتی همچو بنظر میرسد که کلمات «دور» و «زور» بدلیل **گوی-دوی و زوی** تلفظ میشده
 چنانکه هم اکنون در مراغه و اطراف آن «ر» «ی» تلفظ میشود، و یا این دو کلمه نیز مانند بسیاری از
 نظائرشان با حذف آخر (**دو و زو**) معمول بوده؟

۴- شاهبازیم جمله ماران بکشتیم

وفا داریم بی وفایان بهشتیم

قدرت زنجیریم بدست استاد

چخقم (چخقم؟^{۱۷}) آتشم (آتسیم) دیگم نوشتیم

sahbazim comla maran bekostim

vafa darim bivafayan behestim

godrata zanjirim bedase ostad

caxmaga atesim digem nevestim

معنی: شاهبازیم که همه ماران (صفات ذمیمه) را کشتیم، وفا داریم که بی وفایانرا هشتیم، بدست استاد (پیرومرشد) زنجیر قدرتیم، و برای آتش چخماقیم که شعله دیک (هوای نفس و حرص) را فرو نشانیدیم

۵- همان هوی^{۱۸} همان هوی همان هوی

همان کوشن^{۱۹} همان دشت همان کوی

آزواجم^{۲۰} اویان تنها چو من بور^{۲۱}

بهر شهری شرم^{۲۲} هی های و هی هوی

haman huya haman huya haman huy

haman kovsan haman dasta haman kuy

az vajem uyam tanha co man bur

behar sahri serom hey hayo heyhuy

معنی: همان خداست و همان کوشن و دشت و کوی، من میگویم (آرزو داشتیم؟) چه

میشد که حق مخصوص من میبودا و «حال آنکه» بهر شهری رفتیم «پرواز» هایهوی اوست

۶- بشتو بر^{۲۳} آمریم^{۲۴} حاجت روا بور

دلم زنده بنام مصطفی بور

هرا^{۲۵} دو^{۲۶} اربو^{۲۷} بوردام^{۲۸} بوپار سر^{۲۹}

هر دو دستم بدامن مرتضی بور

besto bar amarim hajat rava bur

delem zenda bename mostafa bur
hara dow ar bove burdam buparser
har do dastem bedaman mortaza bur

معنی: بیر تو آدمم حاجتم روا شد، دلم بنام مصطفی زنده شد، نوبت فردا (قیامت) چه شود و از برده‌ام (علم) بپرسد دست «التجایم» بدامن مرتضی باشد

۷- شیخه (شیخم) شیخی که احسانش باهمی نی (همینی؟) ^{۳۰}

تنم بوری (بور؟) ^{۳۱} عشقم آتش کمی نی ^(۲)

تمام شام «و» شیراز از نوریریم ^{۳۲} (م؟)

شیخم سر پهـلوانی (ن؟) از خـبر نی

seyxem seyxi ke ehsans ba hamine

tanem bur esgema ates kami ne

tamame samo siraz az norirom

seyxem sar pahlavana az xabar ne

معنی: شیخ من شیخی است که احسانش شامل همه است، تنم بر «از عشق اوست» و آتش عشقم کمی ندارد، تمام شام و شیراز را نور دیدم، شیخ من سر مبارزان (میدان، جهاد) است و من بی‌خبرم

۸- بمن جانی بده از جانور بوم ^{۳۳}

بمن نطقی بده تا دم آور ^{۳۴} بوم

بمن گوش (شی) بده آز (از؟) جشن نوا (بشنوا؟) بوم

هر آنکه (آنکه؟) وانگه ^{۳۵} بو از آ ^{۳۶} خبر بوم

beman jani bedeh az janevar bom

beman notgi bedeh ta dam avar bom

beman gusi bedeh az besnava bom

har on ga vang bo az a xabar bom

۲- در مصراع آخر این دوبیتی قافیه رعایت نشده و احتمال می‌رود بجای «خبر» کلمه دیگری مثلا غمی) بوده باشد ولی چون با معنی که صاحب سلسله النسب داه اختلاف داشت از اظهار نظر خودداری شد (؟)

معنی: بمن جانی بخش تا زنده «ابدی» باشم، بمن نطقی ده که گویا شوم بمن گوشی
بخش که شنوا باشم و هر جا بانگی است از آن خبر شوم
۹- دِلر ۳۷ کوهی سراو دنده (ونده؟) ۳۸ نه بور
عشقر جوئی که وریان ۳۹ بپته (بنده؟) ۴۰ نه بور
حلم (حلمر) باغ شریعت مانده ۴۱ زیران ۴۲

روحر بازار (بازی) به پرواز دنده (ونده) نه بور

deler kuhi sare u venda ne bur

esger ju'i ke varyan banda ne bur

helmer bage sari'at manda ziran

ruher bazi be parvaz vpnda ne bur

معنی: دلت کوهی بود که سر آن «از فرط بلندی» دیده نمیشد، عشق تو جوئی بود که
در بند وریان نبود، حلم تو «مانند» باغ شریعت همیشه آباد بود و روح تو بازی که پرواز او «از
فرط دوری» دیده نمیشد (۳)

۱۰- سخن اهل دلان درّ بگوشم

دو کاتب نشسته (نشسته) ۴۳ دایم بدوشم

سوگدم هرده ۴۴ بدل چو مردان

بغیر از تو بجای (بجائی) جش ۴۵ نروشم (نروشم) ۴۶

soxan ahle delan dorra bogusem

do kateb nista dayem bedusem

sovgandom hereda be del co mardan

begeyr az to bejai jes nevusem

معنی: سخن صاحب‌دلان در بستم در گوشم، دو کاتب همیشه بر دوشم نشسته، بدل مانند
مردان سوگند خورده‌ام که بغیر از تو بجائی چشم نیندازم

۳- در سلسله النسب بجای «بود» در معنی همه جا «است» آورده در صورتیکه کلمه «بور» ماضی مطلق
است و شیخ از مراد خود بعنوان گذشته یاد میکند، مگر اینکه تصور شود بجای «نه بور» در آخر مصراعها «نه
بو» باشد که در اینصورت معنی سلسله النسب صحیح است (؟)

اویانی بنده ایم اویانی (اویان) خوانم

از آن بـوری^{۴۷} به براویانی رانم؟^{۴۸}

۱۱- اویانی عشق شوری در دل من

انک^{۴۹} زنده ایم چه عشق نالم (نانم؟)^{۵۰}

uyani banda'im uyana xanem

azon bu'i bebar uyani ranem

uyani esg suri dar dele man

ananke zanda'im ce esg nanen

معنی: بنده حقم و او را میخوانم، از آنچه اسب (همت) بیر او میرانم عشق او شوری است در دل من، اکنونکه زنده‌ام از عشق مینالم^(۴)

تذکر- در پایان اشعار شیخ صفی تذکر نکات زیر لازم است:

۱- در این اشعار صرف افعال و ضمائر تحت تأثیر چند لهجه قرار گرفته، در مواردی ضمائر ربطی و مضارع شبیه بزبان هرزندی و گاهی خلخالی است و در مواردی هم از لهجه رسمی دری پیروی شده

۲- کلمات، گاهی بصورت محلی و گاهی بصورت معمول در زبان دری آورده شده مثلاً در پاره‌ای موارد بجای «اج» و «ج» «از» دیده میشود

۳- بطور کلی دستخوردگی و تحریف در دو بیتی‌های فوق ظاهر است، ولی آنچه میتوان بطور قطع و یقین بدان حکم کرد اینکه در زبان دو بیتی‌های شیخ در عین پیوستگی بزبان آذری اثراتی از زبان خلخال (و مآلاً کردی) و ناتی و حتی تالشی دیده میشود و این اثرات از مجاورت و آمیزش پیدا شده، چنانکه عین همین اختلافات در اشعار زیر نیز مشهود است و حتی با زبان دو بیتی‌های شیخ نیز تفاوت‌های دارد و این امر دلیل آنست که در هریک از نفاط مختلف آذربایجان زبان آذری تحت شرائط محلی وضعی خاص داشته، ولی در عین حال این لهجه‌ها پیوستگی کلی خود را با یکدیگر حفظ کرده‌اند

ب- در کتاب صفوة الصفا تألیف ابن بزاز سه دوبیتی از اطرافیان شیخ صفی‌الدین

۴- در سلسله‌النسب مصراع آخر اینطور معنی شده: «مادام که زنده‌ام از عشق مینالم» ولی کلمه «انکه» مفید این معنی نیست مگر بجهتیکه در حواشی ذکر شه (رک شماره ۴۹)

نقل شده که آنها نیز قاعداً باید بزبان یکی از نواحی اردبیل یا خلخال سروده شده باشد؟^(۴)
 (۱) - حاجی علی از پدر خود پیره نجیب روایت کرد که نوبتی مولانا شمس‌الدین برنیقی
 را با شیخ قدس سره دغدغه نفاق در خاطر مختلج شد، ناگاه ویرا مرض دماغی طاری شد و
 سر بر صرع کشید و در دماغ خلل درآمد، از دیه بخانه ما درآمد و تصرع و زاری آغاز کرد که از
 برای خدا می‌دانم که مرا این زحمت و خلل دماغ از غیرت شیخ رسیده است، من برخاستم و
 بحضرت شیخ رفتم و صورت حال بگفتم، شیخ فرمود من تنها در زوایه می‌نشینم برو او را بیار،
 بیامدم و او را برداشتم و بحضرت شیخ می‌رفتم، در راه کودکان را دید بلعب و کعب بازی
 مشغول بودند از غایت اختلال دماغ دشنام بقذف بکودکان میدادم، چون بحضرت شیخ
 رسیدیم شیخ در زاویه قدیم نشست بود، مولانا درآمد و سر برهنه کرد و بوسه بر دست شیخ
 داد و بنشست و شیخ بخواند و انشد: هر که بالا بوان.....

مولانا شمس‌الدین بشنید باز برخاست بیامد و سر در قدم شیخ نهاد و در حال آنمرض
 از او زایل شد.....^(۵) اینک آن شعر:

۱۲- هر که با (ما؟) لایوان^{۵۱} دوست اگیری^{۵۲}

هار^{۵۳} او (و؟) آسان بروران^{۵۴} او (و؟) ریری (زیری؟)^{۵۵}

من چوما (با؟) لایوان زره^{۵۶} باوو^{۵۷}

خونیم زائر^{۵۸} کورو^{۵۹} او را^{۶۰} اگیری

harke ma layavana danst agire

haro asan beruran av zire

man co ba layavan zara beavu

xo nem zaner kuru ou ra agire

معنی: هر که با ما دیوانگان دوستی کند آب رودها را خوار و آسان شمرد (یعنی دیوانه
 بآب میزند؟)، من چون با دیوانگان بآنها زده‌ام خود نمیدانم که کدام آب راه میگیرد (یعنی از
 خطرات میاندیشم)

(۲) - همو مینویسد پیره عبدالکریم خلخالی از پدر خود معروف بچنگی روایت کرد که
 او گفت نوبتی با مولانا محمد اسماعیلان خطیب خلخالی متوجه حضرت شیخ شدیم. من در

راه این دو بیٹی بخواندم، وانشد: هر که اورامنه بنام بخوند.....

خطیب محمد گفت این معنی روانیست و نتوان گفتن، چون بحضرت شیخ رسیدیم و بنشستیم اولین سخن که شیخ آغاز کرد، فرمود پیره چنگی چون خواندی در راه که می آمدی «خدواند بنده بی بنده خداوند»؟ چون این سخن بشنیدم حیرتی بمن فرود آمد و خطیب محمد نعره زد و بیخود افتاد..... (۶۱) اینک شعر:

۱۳- هر که اورامنه ^{۶۱} بنام «او؟» بخوند (بخوند) خونند؟ ^{۶۲}

شوو رو ^{۶۳} بسته داری کامر ^{۶۴} و بند

گاریا (گاریا؟ ^{۶۵}) میرسی جهنامه ^{۶۶} داران

خداوند بنده یی ^{۶۷} بنده خداوند

harke uramana bename u xand

sovo ru basta dare kamer u band

gar iya mirase jahnama daran

xodavand banda be banda xodavand

معنی: هر که «لحن» اورامن را بنام او خواند (یعنی در عین مطربی توجه بحق داشت)

شب و روز بخدمت او کمر بسته دارد، و اگر از بندگان کسی باین مقام رسد خداوند بنده شود و بنده، خداوند؟

و ممکن است بیت اول چنین باشد (؟)

هر که او رامنه (بنام؟ ^{۶۸}) بخو «ر؟» ند ^{۶۹}

شوو روبسته داری کامر و بند

harke u ra mana ben om bxurand

sovo ru basta dare kamer o band

یعنی: هر که را براه منست (یا من برای او هستم) مقامی شایسته میدهم تا شب و روز

کمر بخدمت بسته دارد.....

۳- همو مینویسد «خواجه آغا گوید عورتی بود طالبه و کار کرده باغبانی کردی

روزی آتش ذوقش زبانه کشید و در خاطرش افتاد که شیخ مرا یاد نمی آورد زبان بگشاد و

این پهلوی انشاد کرد:

۱۴- دیره ۷۰ کین سر بسودای ته گیجی

دیره کین چش چو (چه؟) خونین اسره ۷۱ ریجی ۷۲

دیره سسر باستانه اچ ۷۳ ته دارم

خود نواجی کوربختی ۷۴ چو (چه؟) کیجی ۷۵

dira kin sar besodaye te gije

dirakin ces ce xunin asra riže

dira sar bastana ac te darom

xod nevaji ke varbaxte ce kiji

معنی: دیربست که این سر بسودای تو گیج است، دیربست که این چشم اشک خونین

میریزد، دیربست که سر باستانه تو دارم و خود نمیگوئی که بدبخت چه کسی هستی!

تذکر: دوبیتی فوق با اندک اختلافی بیا باطاهر عربان نسبت داده شده و از حیث

مناسبات زبانی با دوبیتی‌های سابق تفاوت‌هایی دارد، از قبیل کلمه «دیره» بجای «زیره» و

«خود نواجی» عوض «خونیم واجی» معذک چون نسبت انشاد آن بیانو طالبه داده شده

ممکن است تصور شود که یکی از لهجه‌های اطراف اردبیل سروده و مخصوصاً که در پاره‌ای

خصوصیات بدو بیتی‌های شیخ مانده است (؟)

ج- در کتاب دانشمندان آذربایجان (۷) یک دو بیتی از یعقوب اردبیلی نقل شده:

۱۵- رشته(اشته؟) ۷۶ دستت بلاگلگون کریته(کری ته؟) ۷۷

تو (تا؟) بدستان هزاران خون کریته

در آئینه نظر کن تا بوینی ۷۸

که وینم زندگانی چون کریته

este dastet bala golgun karite

ta bedastan hezaran xun kari te

dar aina nazar kon ta bevini

ke vinom zandagani cun kari te

معنی: دستترا ای بلا: گلگون میکنی تا بادستان هزارانز خون کنی. در آینه نظر کن تا «خود را» به بینی تا به بینم که چگونه زندگانی خواهی کرد؟ (یعنی شیفته خود میشوی و زندگی برایت مشکل میگردد)

د- در یک کتاب خطی که در فن موسیقی نوشته شده و مولف آن عبدالقادر بن الحافظ مراغه‌ای است و تاریخ استنساخ آن مربوط باوائل قرن نهم می‌باشد و در کتابخانه ملی ملک بشماره (۱۳۰۴) ضبط شده دوفهلوی دیده میشود که چون گوینده آنها معلوم نیست، ولی از نظر خصوصیات بزبان آذری شباهت دارد (مخصوصا فهلوی اول) میتوان احتمال داد که مربوط بلهجه اهل مراغه باشد (؟) و ما آنها را در اینجا می‌آوریم

۱۶- ایگهان^{۷۹} پرخوری(خوری؟) من سوی^{۸۰} تهوس^{۸۱}

ورگهان پرگل من بوی ته وس

ار دو گیتی د^{۸۲} دامانم وزنی (زنی؟) چنگ

من از هر دو گهان وا^{۸۳} روی ته وس

ay ge han por xora man suye te vas

var ge han por gola man buye te vas

ar do giti dadamanem zane cang

man az har do ge han varuye te vas

معنی: اگر جهان پر از خورشید شود مرا روشنی تو بس است و اگر جهان پر گل باشد مرا

بوی کافی است، اگر دو گیتی دست بدامن من زنند مرا از هر دو جهان روی تو بس است

۱۷- شوان^{۸۴} گردان ویوانان^{۸۵} برآمان(برامان؟)^{۸۶}

خمار^{۸۷} ببریده یا بددریده دامان

چس رحشمان(چشمان؟)^{۸۸} خودمیکیزنم(می کی زنم؟)^{۸۹} لاو^{۹۰}

بو که لاوم به بیج^{۹۰} کیلی (کیلی؟) سامان^{۹۲}

sovan gardan veyavanan bara man

xemar bobrida ya bedrida daman

ce sar casmane xod mi key jdanom lav

boke lavem be boj kebliyye saman

معنی: شبها در حالیکه برای منزل در بیابانها خمار بریده یا دامن دریده گردانم از جشمان سرخود کی «میتوانم» لاف بزنم (یعنی ادعا کنم که جهت منزل را می‌بینم؟) «چه» ممکن است لاف من در «جهت» قبلی سامان باشد.

توضیحات راجع بلغات

۱- safiy- yem - علت اینکه در تلفظ ضمیر ربطی اول شخص مفرد به صورت em

(بکسر اول) نشان داده شده تناسبی است که بین صرف ضمائر ربطی (و گاهی مضارع) در دو بیتی‌های شیخ بالهجه هرزندی مشاهده شد با این تفاوت که در هرزندی برای اول شخص مفرد en یا in بکار میرود و در این جا em یا im آورده.

در هر زندی ضمائر ربطی عبارتند از:

اول شخص مفرد: in = en . جمع: om = um -

دوم شخص: i = e . or = ur -

سوم شخص: a = a . od = ud -

در این لهجه نیز ممکن است ضمائر ربطی (باستثنای اول شخص مفرد که em یا im است) بقیه وضعی شبیه بضمائر فوق داشته باشند (؟) و در سوم شخص گاهی نیز "e" بجای "a" دیده میشود (؟)

و اما در صرف ماضی و مضارع از نمونه‌های جزئی که در اشعار موجود است قضاوت صحیح ممکن نیست، ولی تاحدی میتوان دریافت که شبیه بصرف فعل هرزنی نیست و بیشتر بصرف معمولی زبان دری شباهت دارد (؟) و اگر در ضمائر ربطی هم آنرا تابع صرف «دری» بدانیم ناچار باید مانند مرحوم کسروی فائل شویم که شیخ غالباً بجای «اول شخص مفرد» جمع بکار میبرده (؟)

۲- an - gan = (گنج + آن «جمع») = گنجها.

تذکر- در این لهجه علامت جمع غالباً «ان» میباشد (و از این جهت با هرزنی و تاتی

مختلف است) ولی گاهی به (بو = ها) نیز جمع بسته شده (رک شماره ۵۷)

- ۳- darda - jdar = (درد + زر) = دردمند، در تبریز و اطراف dardajar میگویند و در اشعار راجی که در قرن نهم سروده نیز در دجر آمده:
- کوهانم سر بلندی خور مصاحب از این دردجری بلبل مصاحب (۸)
- جزء دوم این کلمه معلوم نشد، ممکن است «زار» یا مخفف «دچار» باشد (؟)
- ۴- uyan - شیخ صفی همه جا این کلمه را بجای «حق» و خداوند بکار برده و مرکب است از «او» ضمیر سوم شخص مفرد و آن «جمع» یا «نسبت» و گویا از این جهت است که عرفا همه چیز را تجلی حق میدانند و جز او کسی و چیزی نمی بیند
- ۵- az = من، این کلمه در مورد فاعلی بجای «من» آورده میشود (در پارسی باستان adam - در اوستا azam و در کردی az یا za - خلخالی azi)
- ۶- co = برای - با احتمال قوی همان کلمه "si" است که در لری و دشتستانی و شوشتری معمول است

تذکر: «س» در اول کلمات جنوبی در شمال غربی ایران گاهی به «ج» بدل میشود: سریش = چریش (رک رساله آذری چاپ سوم ص ۵۱) و این تبدیل در آخر نیز ممکن است واقع شود، کس = کیج

۷- bu - jinom = (بو = ب + جینم = چینم) بچینم

تذکر- در این لهجه «ب» اول فعل مضارع گاهی بصورت «بو» دیده میشود «بوجینم»- «بو پارسر» بجای بچینم و بپرسد.

همچنین تبدیل «ج» به «ج» نیز معمول است مانند «جش» بجای چشم و «اج» و «ج» عوض «اج» و «ج» و ممکن است این تبدیل اخیر در اثر رسم الخط پیش آمده باشد.

۸- rand = گرد و غبار. چه خاک رند گردیرا گویند که از روی خاک برخیزد (رک برهان قاطع)

۹- berom = (اول شخص مفرد مضارع از رفتن) = بروم، و در اینجا مجازاً بمعنی «گردیدن» آورده، همچنانکه «شدن» نیز مجازاً بجای «گشتن» بکار می رود و در لهجه رازی و خراسانی استعمال «رفتن» بجای شدن معمول است (؟)

و اگر barom خوانده شود و آنرا مضارع «بردن» بگیریم، معنی چنین میشود «غبار

پایشان چون گرد و خاک ببرم» ولی معنیی که مؤلف سلسله النسب داده آنرا تأیید نمی‌کند و لذا یا باید چنانکه گفتیم «برم» = «بروم» باشد و یا تصور شود که در اصل bovem بوده و تحریف شده و یا اساساً «برم» بضم «ب» در لهجه مزبور بجای «بوم» بکار میرفته و چیزی که تا حدی مؤید این مطلب بوده و تبدیل «و» را به «ر» میرساند آوردن کلمه «زیر» بجای «زیو» در بیت دوم همین فهلوی است؟

۱۰- zdiv = «زیو» از «زیستن» = زندگی و حیات، در متن «زیر» نوشته شده و شاید در این لهجه «زیر» بجای «زیو» بکار میرفته؟

۱۱- be در اول «پمیان» = be مخفف bove بمعنی «باشد» آمده و گاهی در اشعار شیخ بندرت bi نیز دیده میشود و غالباً در این صورت بمعنی «شود» بکار رفته.

۱۲- serom + bard = («شرم = شدم + برد») اسم مصدر از «بردن» و روی هم این ترکیب «توانستم برد» (!)

تذکر - در لهجه‌های آذری غالباً «د» آخر که مسبوق بحرکت کوتاه یا کشیده باشد به «ر» بدل میشود و هم اکنون در هر زنی و خلخالی این روش متداول است: در خلخالی «آمار- استار» بجای «آمد-ستاند» و در هرزنی «شردر» عوض «شد، داد» آمده

۱۳- mavaze-s = این ترکیب رویهم در مورد «مگوئید»، «گمان مکنید» تصور نشود و امثال اینها بکار میرود، ولی از نظر صرف مرکب است از «م» نهی + «واز» = «واج» از «وازین» بمعنی «گفتن» + «ش» ضمیر و در شعر همان تیریزی نیز بهمین معنی دیده شد: موازش کان یوان بموو وارست.

۱۴- ce = (مخفف «اچ» بمعنی «از»)، در مواردی هم بجای ce و acze و za آمده (رک ذیل شماره ۷)

تذکر - تبدیل «ز» به «ژ» نیز در لهجه‌های مختلف آذری معمول است

۱۵- post + zur زورپشت، کمک و پشتیبان

تذکر- در زبان آذری عموماً مضاف‌الیه و مضاف و صفت بر موصوف مقدم آورده میشود

۱۶- soltan sey x zaheda = این شخص مرشد و مراد شیخ صفی و همان شیخ

زاهد معروف گیلانی است: نکته‌ایکه قابل تذکر است اینکه آخر زاهد را مفتوح آورده و همچو بنظر می‌آید که کلمات در مورد مفعولی آخرشان مفتوح میشود (!) و در این مورد

یعنی: برای سلطان شیخ زاهد یا شیخ زاهد را

۱۷- $caxmax - a$ = چخماق- و در اینجا نیز آخر چخماق بعلت مفعول بواسطه بودن باید مفتوح تلفظ شود؟

تذکر- در این لهجه گاهی a به a بدل شده و یا برعکس: مانند «منده» و «خوند» بجای «مانده» و «خواند» و «کامر» و «بوردام» بجای «کمر» و «بردم»، در خلخالی نیز همین روش معمول است

۱۸- hu مقصود از کلمه «هو» اصطلاح صوفیان خداوند است

۱۹- $kovsan$ = مزرعه و چراگاه و دشت، در تبریز و حوالی آن نیز این کلمه معمول است (در خلخالی: $kafsan$ - کردی: $kavasan$)

۲۰- $az + vajom$ = (آز + واجم) = من میگویم،

مرحوم کسروی «آز» را صورت دیگری از «از» بمعنی «من» گرفته، ولی بنظر اینجانب این فرض صحیح نیست چه «آز» در اول فعلی بکار رفته که مصدر به «و» بوده و مفید معنی استمرار نیز هست بنابراین میتوان احتمال داد که «آز و اجم» تغییر یافته «از آواجم» = من میگویم) باشد (۹) و آمدن «آ» در مورد استمرار (در افعال مصدر بواو) در اشعار آذری بیسابقه نیست چنانکه در شعر کشفی (۹) آمده

چنان کین غم چ من یان آویاج عجب زانم که چین غم یان برم ما
آویاج در شعر فوق «میگدازد» معنی میدهد.

بنابراین بنظر اینجانب "a" استمرار که در اول فعل مضارع می آمده (رک شماره ۵۲) در افعال مصدر بواو a میشود و این a یا a استمرار در دشتستان بصورت e و i دیده میشود: ایاره- ایده = می آورد- میدهد. (در کردی a رک فرهنگ مردوخ ص ۲۴)

اما کلمه «واج» از «واجتن» بمعنی «گفتن» آمده (خلخالی: vu تاتی: $vujd$).

۲۱- bur = (سوم شخص مفرد ماضی از فعل $buran$ = بودن) = بود (رک ذیل شماره

(۱۲)

۲۲- $serom$ = (اول شخص مفرد ماضی از فعل $seren$ بمعنی «شدن») = رفتم (در

هرزنی و خلخالی بترتیب $sere$ و $seren$ - رک ذیل شماره ۱۲)

۲۳- besto + bar = (ب + ش + تو + بر) = به بر تو

کلمه es در مورد اضافهٔ اختصاصی بضمیر دوم شخص مفرد متصل میشود (در هرزنی es + te در کردی (e + to))

۲۴- amar - im = اول شخص مفرد ماضی از مصدر (amaran) = آمدیم (رک ذیل ۱۲)

۲۵- hara = مخفف «هردا» = فردا

تذکر- «هر» در اول کلمات شمالی گاهی مساویست با «فر» در کلمات جنوبی:

هرسود = فرسود- هرات (هرزنی) = فروخت

۲۶- dow = نوبت (در پارسی دری «داو»- در خراسان دو)

۲۷- bove = بود، باشد، شود (رک شمارهٔ ۱۱)

۲۸- burdam = (بوردا = برده + «م» ضمیر) = برده‌ام، عملم

۲۹- bu - pars - er = (سوم شخص مفرد مضارع از فعل parsiyen = پرسیدن) =

بیرسد

تذکر- تبدیل o یا u به a یا e و عکس آن و همچنین تبدیل e به o و e به u یا

برعکس در لهجه‌های مختلف آذری معمول است چنانکه در هرزنی mor = mar و یا dost =

tekun = dokan و dast

۳۰- ham - in = (هم + «این» نسبت) = همگان، منسوب بهمه (؟)

۳۱- bur = بر (پهلوی pur - بلوچی و سمنانی: par - مشهدی bor)

۳۲- noriram = اول شخص مفرد ماضی از فعل noriren = نوردیدن و طی

کردن) = نوردیدم

۳۳- bom = مخفف bovem (رک شمارهٔ ۱۱ و ۲۷) = باشم

۳۴- dam + avar = (مركب از «دم» و «آور») = سخنور، گویا

۳۵- vang = بانگ و فریاد (پهلوی vang، طبری vang - گیلکی vang)

۳۶- a = مخفف «آن» ضمیر اشاره (هرزنی a، تاتی a)

۳۷- del - er = (دل + ر = «ت» ضمیر دوم شخص مفرد) = دلت

تبدیل «ت» ضمیر به «ر» در لهجه‌های مختلف آذری رایج است، چنانکه هم اکنون در

هرزنی بجای آن ir می‌آورند: اسبت = اسپیر

۳۸- vanda = اسم مفعول از فعل (وندین = دیدن) = دیده- در متن «دنده» نوشته شده و اگر فرضاً آثار «دیده» بخوانیم باز قافیه جور نمی آید و چون بترتیب فعل vinda و vindian بمعنی «دیدن» هم اکنون در هرزنی و تاتی معمول است، همچو بنظر رسید که در این مورد نیز بجای «دیده» باید vanda از مصدر vendeyan باشد (؟)

۳۹- varyan = («وری» = ورغ + «ان» نسبت) = سد و بندیکه بر روی رودخانه و جوی بندند و هم اکنون در آذربایجان بهمین معنی معمول است

۴۰- banda = (بند + «ه» نسبت) = بسته

۴۱- manda = بمعنی آباد و معمور، این کلمه هم اکنون در ضمن یک تعارف تبریزی مشاهده میشود، توضیح آنکه کسی چون بسفر رود و دیر بر گردد، آشنایان و خویشان در اولین برخورد ضمن احوال پرسی از او میگویند «همیشه خانه مانده!» - و در عبارت شیخ صفی نیز آمده: کار بمانده کار تمام بری^(۱۰) یعنی: ای خانه آبادان کار تمام بود

تذکر: این کلمه شاید ترکیبی باشد از «مان» و «ده» مخفف «دار» (؟)

۴۲- zir - an = (زیر = دیر + «آن» نسبت) = دیران، همیشه (؟)

۴۳- nista = مخفف «نشسته» از مصدر nistan (در تاتی nestan، در هرزنی

(nesta

۴۴- hereda = خورده- («سوگندم هرده» روی هم معنی میدهد سوگند خورده‌ام.....)

تذکر- در لهجه‌های مختلف آذری غالباً «خ» اول به «ه» تبدیل میشود (مانند hete و hosne بجای «خفتن» و «خواستن» در هرزنی و his عوض «خویش» در هرزنی و تاتی و hota بجای «خفته» (در خلخال) و این یکی از آثار کهنگی و بهم بیوستگی این لهجه‌هاست

۴۵- jes = (مخفف «چشم») (در رازی ces - سمنانی و لاسگردی و شه‌میرزادی:

cas - سنگسری: (رک ذیل شماره ۷)

۴۶- ne - vus - em = (اول شخص مفرد منفی مضارع از فعل vusiyān بمعنی

انداختن و افکندن) = نیندازیم

تذکر: این کلمه اکنون در تاتی بصورت vujde موجود است

۴۷- buri = مبدل «باره» = اسب (پهلوی barak)

۴۸- uyan - i = حرکت "i" در آخر «اویان» همان کسره اضافه است. همچنین در

شعر بعد «اویانی عشق شوری در دل من.....» که آخر اویان باید مکسور خوانده شود (؟)

۴۹- anen + ke = «انن» مخفف اکنون + «که» ربط = اکنون که- صاحب سلسله

النسب آنرا «مادام که» معنی کرده، ولی این ترکیب چنین معنی نمیدهد مگر تصور شود

«اننگه» غلط و صحیح آن اتیکه "ati - ke" بوده و در اینصورت ati بمعنی «مادام» قابل

قبولست چه در کردی heta همین معنی را میدهد (؟)

۵۰- nan - em = (اول شخص مفرد مضارع از فعل naniyan بمعنی «نالیدن») = نالم.

تذکر- با اینگه در نسخه «نالم» آمده ضرورت رعایت قافیه نشان میدهد که ممکن است

«نانم» باشد (؟) و تبدیل «ل» آخر بعد از «آ» به «ن» در لهجه‌های آذری بیسابقه نیست

چنانکه در شعر معالی «یان» بجای «یال» آمده (۱۱) (قس: کلمه خوان و خوالیگر و از این

قبیل است «آل» و «آن» نسبت و «مان» و «مال» کردی؟)

۵۱- layuv - an = (لابوو= لیوه بمعنی کم عقل و دیوانه + «ان» جمع) = دیوانگان

بیدرد و نالنک و تلنگی و لسیوه‌اید آن درد کو که باخبر از درد ما شوید

یحیی کاشی «لغت نامه»

۵۲- a - gire = (سوم شخص مفرد مضارع استمراری) = میگیرد

"a" استمرار منحصراً باول مضارع می‌پیوندد چنانکه در جنوب "e" یا "i" همین

خاصیت را دارد (رک شماره ۳۰)

۵۳- har = مبدل «خوار»: سهل و آسان- (اوستا: xvathra - پهلوی: xvar -

کردی و طبری xar - بلوچی var) (رک ذیل ۴۴)

۵۴- rur - an = (رور= رود + «آن» جمع) = رودها (رک ذیل شماره ۱۲ و شماره ۲۱ و

۲۴) - (قس: «روره» = روده) در هزرنی و تاتی)

۵۵- zire = (سوم شخص مفرد مضارع از zistan بمعنی داشتن) = دارد و

ممکن هم هست کلمه «آو» قبل از آن جز ترکیبش باشد و در اینصورت: a - vozire بوده

و «میگریزد» معنی میدهد و شعر باید چنین معنی شود: خوار و آسان برودها میگریزد؟

در صورت صحت فرض اخیر این کلمه نیز مانند کلمات *a - vajem* و *a - viyaja* تبدیل "a" استمرار را به "a" در کلمات مصدر به «و» تأیید میکند (؟)

تذکر- «د» استمرار را به "a" در کلمات مصدر به «و» تأیید میکند (؟)
تذکر- «د» اول کلمات جنوبی گاهی در لهجه‌های شمالی «ز» میشود و این نیز یکی از موارد اختلافات اساسی بین لهجه‌های شمالی و جنوبی است: دانم= زانم. دبران= زیران. دست= زست. دامام= زوما. دیروز= زیر (هرزنی و تاتی).

۵۶- *zara* = سوم شخص مفرد ماضی نقلی از فعل *zaran* بمعنی زدن)= زده (رک شماره‌های ۱۲-۲۱-۲۴-۵۴)

۵۷- *av - u* (= آب + "u" علامت جمع؟) = آبها- (در هرزنی علامت جمع *oy* در خلخالی ۰ میباشد)

۵۸- *xo + nem - zaner* = («خو» مخفف «خود» + نیم «مرکب از حرف نفی و «می» استمرار + زانر= داند) = خود نمیداند

تذکر- در سوم شخص مفرد مضارع گاهی «د» آخر به «ر» تبدیل میشده و گاهی آنرا برای تخفیف حذف میکرده‌اند، بنظر من این امر تا حدی ارتباط بحرف آخر ریشه فعل داشته که چون نمونه‌های زیادی در دست نیست نمیتوان تمام موارد آنرا تشخیص داد، فعلا از همین آثار میتوان گفت که هر جا آخر ریشه فعل «س» یا «ز» باشد ممکن است «د» سوم شخص مضارع به صورت «ر» تلفظ شود. بوپارسر- زانر (؟)

۵۹- *koru* = مخفف *korum* = کدام (تاتی *karom* - هرزنی: *kerem*)

۶۰- *ra* = مخفف راه. (در هرزنی *ro* و در تاتی *ru* - کردی *ri* لاسگردی و بلوچی *ra* - سرخه‌ای: *ra*)

تذکر- در لهجه‌های مختلف آذری غالباً کلماتیکه ماقبل حرف آخر آنها *a* یا *u* یا *i* باشد حرف آخرشان حذف میشود چنانکه در هرزنی: رو= «روز» و ر= «راه» و اسبی= «اسبید» است

۶۱- *uraman* = نوعی از خوانندگی و گویندگی باشد که آن خاصهٔ پارسیانست و شعر آن بزبان پهلوی باشدو نام دهی است از مضافات و توابع جوشقان مشهور باورامه و چون این قسم گویند گیرا شخصی از خنیاگران آن ده وضع کرده بود بنابر آن به اورامن شهرت

یافت (برهان قاطع)

و ممکن است کلمه مرکب باشد از «او» و «را» مخفف راه + «منه» مخفف «من است»

۶۲ - xand = مخفف «خواند» = (سوم شخص مفرد ماضی مطلق از xandan)

۶۳ - ru = مخفف «روز» (رک ذیل شماره ۶۰ و مقاله سابق)

۶۴ - kamer = کمر، میان و بندی که بر میان بندند (رک برهان قاطع) پهلوی: kamar

- کردی (kemer)

۶۵ - gar - i - ya = «گار» مخفف «اگار» بمعنی «اگر» + «i» بمعنی این + ya = جا

= اگر باین جا (؟)

تذکر- تبدیل «ج» و «ز» به «ی» در لهجه‌های آذری معمول بوده، چنانکه در هرزنی

yov و yet بترتیب= با «جو» و «جفت»، همچنین yare و yan بترتیب= با «زدن» و «زن»

ممکن هم هست "ga - eya" باشد مرکب از «گا» مخفف «گاه» و «یا» بمعنی «میآید» -

گا|یا= گاه میآید، گاه باشد. (؟)

۶۶ - jahnama = ج= چ بمعنی از + اهانامه= عشق)

در برهان قاطع کلمه «اهانامه» بمعنی کز و فرز و خودنمائی و خودآرائی و دولت و عشق

آمده و در اینجا معنی اخیر مناسب است.

و «اهانامه داران» بمعنی عاشقان حق و بندگان خاص در اشعار آذری معمول بوده چنانکه

در شعر منسوب بآدم (!) نیز آمده:

یر او گبیری توای روسایم اج سر یقین زانم که لاوم گبیری او سر

یرتم اج در برانی و اکیان شوم میان اهانامه داران خاکم او سر (۱۲)

(رک رساله آذری چاپ سوم ص ۵۸)

و بنظر میآید در این شعر همام تبریزی:

گرم خاواکنی لشنم بویینی بیویت خسته بام زهانام سرمست

نیز کلمه «زهانام» مرکب باشد از «دز» = «ز» و «هانام» بمعنی عشق (رک شماره سابق

ص ۲۷۳)

۶۷ - be = (رک شماره ۱۱)

۶۸ - ben'om = (اول شخص مفرد مضارع از فعل ne ayan = نهادن) = بنہم، قرار دہم
(۹)

۶۹ - xurand = خوردند، در خور و لایق (در خراسان «خوردند» بہمین معنی معمول
است)

۷۰ - dir - a = دیرست، مدتیست

۷۱ - asr = اشک - (شوشتری aras - کردی: asr - تانی: asdar) و با کلمہ
«اشک» از یک ریشہ است

۷۲ - riže = (سوم شخص مفرد مضارع از فعل ritan بمعنی ریختن) = ریزد

۷۳ - ac = از (رک شماره ۱۴)

۷۴ - var + baxt = (بد + بخت) = بدبخت

تذکر - در متن «کوربختی» نوشته و اگر «ک» جزء ترکیب کلمہ باشد kur - baxt نیز
بمعنی بدبخت است چنانکہ در مقالہ سابق بیت ۱۹ آمدہ:

از این گین کوربختی وینششی ده وزیران کی خستہ وری یا اواگر

۷۵ - ce + ki z - i = (چہ + کیج = کس + «ی» خطاب) = چہ کسی؟ (رک ذیل شماره

(۶)

۷۶ - ese - te = بتو - (رک شماره ۲۳)

۷۷ - kari = (دوم شخص مفرد از فعل kardan = کردن) = کنی

تذکر - در لہجہہای شمال غربی عموماً مضارع و امر «کردن» از «کر» می آید و در
لہجہہای جنوبی و شرقی و شمال شرقی غالباً «کن» بکار میرود و این نیز یکی از وجوہ
اختلاف است

۷۸ - be - vin - i = (دوم شخص مفرد مضارع از فعل vendeyan = دیدن) (رک

شماره ۳۸)

۷۹ - ay - gehan = («ای» = «ار» مخفف «اگر»؟ + گہان = جہان پهلوی: gehan)

۸۰ - su = روشنی و نور (رک مقالہ سابق)

۸۱ - vas = بس - (پهلوی: vas - سمنانی، سرخای، لاسگردی و شہمیرزادی: vas)

۸۲ - da = مخفف «در» حرف اضافه - (رک مقالہ سابق)

۸۳- va - با «حرف اضافه» (رک مقاله سابق)

۸۴- sovan = (شو = شب + «آن» جمع) = شبهها.

۸۵- viyavan - an = (ویاوان = بیابان + ن جمع) = بیابانها

۸۶- baraman = ممکن است این کلمه مرکب از «برا» و «مان» باشد و معنی میدهد

«برای منزل» و ممکن است مرکب از ("bar" = «در» و aman = هامون؟) باشد و معنی

میدهد «در هامون و صحرا» - (در هرزنی و تانی dar = bar)

۸۷- xemar = مقننه و رو پاک:

گرسرورا ز گوهر بر سرشعار باشد ور کوه راز عنبر در سرخمار باشد

«منوچهری»

۸۸- ce + sar + casman = (ج = ز + سر + چشمان) = از چشمان سر.....

۸۹- zdanom = (اول شخص مفرد مضارع از فعل zdayan = زدن) زنم (در بهلوی

zdan = < zdatan ، کردی: zden - افغانی: zdan - طبری: zduan گیلکی: zdin)

۹۰- lav = لاف (کردی: law)

۹۱- boz = مخفف boze = باشد، کردی (buz)

۹۲- kebli = محرف «قبلی» = طرف مقابل؟